

تبیین نگرش امنیتی واهداف چهارگانه

هژمونی آمریکا در عراق

سید روح اله کامل

مقدمه

جمهور آمریکا بر روی میز ریاست جمهوری جورج بوش بوده است. به مانند سایر رؤسای جمهور آمریکا، همزمان با روی کار آمدن جورج بوش پسر، سیاست خارجی آمریکا در خصوص عراق دچار ناکارآمدی و سردرگمی گردیده است که مهم ترین عوامل تأثیرگذار در این راستا عبارت اند از:

۱- فروپاشی رژیم تحریمها علیه عراق و به موازات آن افزایش حمایت منطقه ای از صدام؛
۲- نامعلوم بودن دورنمای سرنگونی صدام حسین توسط گروههای مخالف؛

عراق از جمله کشورهایی است که سیاست خارجی آمریکا در قبال آن طیف متفاوت رفتاری را همراه داشته است. حمایت کامل نظامی، تسلیحاتی و اطلاعاتی از عراق در جهت «مهار ایران» در مقطع زمانی جنگ ایران و عراق در زمان ریاست جمهوری ریگان، قطع حمایتهای مذکور از عراق و تلاش در جهت مهار همزمان ایران و عراق در مقطع زمانی دهه ۱۹۹۰ در قالب دکترین «مهار دو جانبه»^۱ و نهایتاً جمع بندی رئیس جمهوری سابق آمریکا (بیل کلینتون) مبنی بر تغییر رژیم عراق و برقراری حکومتی دموکراتیک، میراثی به یادماندنی از رؤسای

1. Dual Containment

دیگر، موجه بودن اقدام نظامی علیه صدام حسین نیازمند شرایط و محیط مساعد بین المللی بوده است که حوادث ۱۱ سپتامبر به مثابه «یک فرصت دگرگون کننده»^۲ باعث گردید تا جورج بوش سیاست خارجی جدید و تهاجمی را آغاز کند که هدف آن ایجاد «تغییرات گسترده هدفمند بجای جنگ محض علیه تروریسم در نظر گرفته شده است».^۳ در بعد از ظهر روز مذکور بوش تعهد کرد: «آنها را که در پشت این عمل شیطانی بوده اند به پای میز محاکمه خواهد کشاند».^۴ در ۲۰ سپتامبر، زمانی که بوش در کنگره بود، وی اعلام نمود: «ما نه تنها با گروههای تروریستی خاصی روبرو هستیم، بلکه با گروهها و ملتهایی که آنان را حمایت می کنند نیز در مبارزه ایم»^۵ سپس اعلام نمود که «ما تصمیم به مبارزه با رژیمهای اهریمنی به منظور رهایی از شر آنان گرفته ایم»، و اضافه کرد که «ما منتظر نخواهیم ماند تا مسئولان کشتارهای اخیر به سلاحهای کشتار جمعی دست یابند».^۶ از این رو او اهداف سیاست خارجی خود را به ترتیب:

۱- مبارزه با تروریسم؛ و ۲- جلوگیری از دستیابی تروریستها به سلاحهای کشتار جمعی عنوان نمود.

بوش سپس در نطق سالیانه خود در کنگره آمریکا، کشورهای ایران، عراق و کره شمالی را تحت عنوان «محور شرارت» نامگذاری کرد و

۳- اصرار بیش از حد آمریکا درباره مناطق پرواز ممنوع احتمال آن را افزایش داد که این کشور حمایت بین المللی برای کنترل شدید مرزها در جلوگیری از قاچاق و نیز اجرای قطعنامه های سازمان ملل برای ممنوعیت انتقال کالاهای نظامی به عراق را از دست بدهد. از این رو عوامل مذکور پیچیدگیهایی را در فرآیند تصمیم گیری در خصوص مسئله عراق برای دولت تازه کار جورج بوش فراهم نموده بود و افزون بر آن تنوع در پیشنهاد های حل المسائلی موضوع عراق، خود عاملی پیچیده کننده بوده است.^۱

اگرچه تعدد عوامل و فاکتورهای تأثیرگذار در سیاست خارجی آمریکا نسبت به عراق از فراوانی و کثرت عددی برخوردارند، امامهم ترین عامل تعیین کننده، مبحث سلاحهای کشتار جمعی و توانایی عراق در تولید، انبار و تکثیر این نوع سلاحها بوده است که تاکنون قدرت تعیین کنندگی خود را در سیاست خارجی بوش نسبت به عراق نمایان نموده است. بوش به مانند کلینتون بعد از عملیات «روباه صحرا» که تلاش عراق برای دستیابی به سلاحهای کشتار جمعی را یکی از خطوط قرمزی عنوان کرد که می تواند موجب توسل به اقدام نظامی علیه عراق گردد، سیاست کلینتون را تأیید کرد و خواستار اقدام نظامی علیه تسلیحات کشتار جمعی عراق گردید.^۲

اما «مشروعیت اقدام» علیه صدام، فی نفسه «ضرورت اقدام» را موجب نگردیده است. به بیان

آن کشورها را برای صلح و امنیت جهان زیان بار خواند. اگرچه تشخیص دادن وجه مشترک این کشورها به آسانی امکان پذیر نیست، اما به اعتقاد جفری کمپ، مدیر طرحهای استراتژیک منطقه ای مرکز مطالعات نیکسون، یکی از عللی که باعث گردید تا نام این ۳ کشور در کنار هم قرار گیرد، بحث تولید تسلیحات کشتار جمعی بوده است.^(۷) از آن به بعد شاهد هستیم که سیاست خارجی آمریکا درخصوص عراق بر محور «تغییر رژیم عراق به بهانه دارا بودن میزان نام معلومی از این تسلیحات استوار گردیده است» چراکه اهمیت، جایگاه و تعهد جورج بوش در مبارزه با سلاحهای کشتار جمعی و تروریسم را می توان در دیدار او از چین در قبل از حوادث ۱۱ سپتامبر دید. او لازمه صلح و امنیت جهانی و آمریکا را در گرو اقدام جدی در ۳ حوزه تروریسم، استبداد و سلاحهای کشتار جمعی عنوان نموده بود.^(۸) اگر چه ۱۱ سپتامبر مسئله ضرورت اقدام عملی در جهت تغییر رژیم صدام در عراق را با خود به همراه آورده است، لیکن نگرش حاکم بر این موضوع (تغییر رژیم عراق) در توجیه مشروع قلمداد شدن حمله به عراق و مسئله جایگزین حکومت صدام توسط جورج بوش و دستگاه سیاست خارجی او حائز اهمیت و توجه می باشد.

نگرش امنیتی محور آمریکا نسبت به عراق

رویکرد دولت بوش از مقطع زمانی طرح ایده محور شرارت و تلاش در جهت مبارزه و از بین

بردن تهدیدات ناشی از این کشورها - به ویژه نسبت به عراق - بر پایه نگرشی امنیتی محور رقم خورده است. ویلیام کریستول، سردبیر نشریه «ویکلی استاندارد»، ضرورت برخورد امنیتی محور با عراق را از این جهت می داند که: «اقدام علیه عراق در حقیقت در جهت امنیت آمریکا صورت می گیرد و این نه تنها به امنیت آمریکا مربوط است، بلکه صدام حسین تهدیدی علیه دموکراسی جهان می باشد؛ زیرا صدام حسین رژیم مستبد مسلح به سلاحهای کشتار جمعی است که می تواند صلح و امنیت بین المللی و دموکراسی جهانی را به خصومت و بحران بکشاند. برخلاف دوران دهه ۹۰ که کنترل و مهار عراق از طریق بازدارندگی قابل اعمال بود، اما در شرایط حاضر به دلیل برخوردار بودن حجم وسیعی از سلاحهای کشتار جمعی این سناریو قابل اعمال نیست و به جای آن باید سناریوی تغییر بنیادین را دنبال نمود».^(۹) دیک چنی، معاون رئیس جمهور آمریکا، ضمن نامعقول دانستن گزینه بازدارندگی در مقابل عراق اعلام نمود: «تردیدی نیست که رهبر عراق جنگ افزارهای میکروبی و شیمیایی در اختیار دارد و مصمم است به سلاحهای هسته ای هم دست یابد». وی اعلام نمود که «نباید دستخوش امید واهی شویم و چشم بر این وضعیت ببندیم و مشکل را به دولتهای آینده (آمریکا) واگذار کنیم»^(۱۰)

خانم کاندولیزا رایس، مشاور امنیت ملی آمریکا، عراق را به دلایل زیر برای صلح و امنیت

جهانی یک تهدید معرفی نمود:

۱- دروغ گفتن به مأموران سازمان ملل در حالی که به انباشت سلاحهای کشتار جمعی دست زده بوده است؛

۲- حمله به همسایگانش و استفاده از این سلاحها علیه آنان و حتی علیه مردم خود عراق؛

۳- حمله به هواپیماهای آمریکا در مناطق پرواز ممنوع در حالی که آنان سعی داشتند قطعه‌نامه‌های سازمان ملل را اجرا نمایند^(۱۱)

از سوی دیگر تواناییهای عراق در زمینه تولید و ساخت بمب اتمی به عاملی تبدیل شد که باعث گردید تا نگرش امنیتی نسبت به عراق با جدیت فراوان دنبال شود. آقای ریچارد باتلر، رئیس سابق بازرسان تسلیحاتی سازمان ملل (آنسکام) که در سال ۱۹۹۹ مجبور به استعفا شد، در این باره می‌گوید: «ما نمی‌دانیم صدام طرحهای موزیانه‌اش را برای تهیه اورانیوم با کیفیت پایین از طریق خرید آن از بازار سیاه اتحاد جماهیر شوروی سابق و ساخت بمب اتمی را پیش برده است یا نه؟ این بزرگ‌ترین رازی است که ما از آن بی‌اطلاعیم». اظهارات باتلر در حالی است که مشاور امنیت ملی ال‌گورلیون فویرس، گفته بود که: «صدام حسین خطری روبه‌تزايد است و به‌طور روزافزونی این خطر زیاده‌تر می‌شود، چرا که او در حال تقویت خود است و این امر برای منافع آمریکا در منطقه خطر روزافزونی است»^(۱۲)

خطر عراق زمانی افزایش یافت که براساس گزارش سرویس اطلاعاتی آلمان در دسامبر ۲۰۰۰ آشکار شد که عراق تا سال ۲۰۰۵ می‌تواند ۳ بمب اتمی بسازد. این در حالی بود که موسسه مطالعات استراتژیک درباره عراق در ۹ سپتامبر ۲۰۰۲ طی گزارشی اعلام کرد: «عراق هنوز مجموعه‌ای از سلاحهای شیمیایی و بیولوژیکی را در اختیار دارد و اگر بتواند اورانیوم غنی شده از خارج تهیه کند قادر خواهد بود طی چند ماه بمب اتمی بسازد، البته مشروط بر این که سایر کشورها در این زمینه به عراق کمک نکنند و اورانیوم در اختیار او قرار ندهند.» این گزارش می‌افزاید: «عراق ممکن است حداکثر ۱۲ موشک دوربرد معروف به «الحسین» را در اختیار داشته باشد»^(۱۳) دیک چنی برآورد این‌گونه سلاحها را تهدید منابع نفتی آمریکا در خلیج فارس توسط عراق عنوان کرد و اصرار نمود که «صدام حسین نه تنها بدترین سلاحهای جهان را در اختیار دارد، بلکه قصد دارد از آنها استفاده کند و این خطری است که عراق متوجه جهان می‌کند.» او ادعا کرد که «رهبر عراق خیلی زود به سلاحهای اتمی دست پیدا خواهد کرد و این مسئله به صدام امکان می‌دهد بر خاورمیانه و منابع نفتی آن تسلط یابد، دوستان آمریکا در منطقه را تهدید کند و از آمریکا و سایرین باج بخواهد»^(۱۴)

از این رو دیده می‌شود که سلاحهای کشتار جمعی و نیز تولید بمبهای اتمی از نظر آمریکا و به‌ویژه جورج بوش ضرورت اقدام علیه عراق را توجیه‌پذیر نمود. بوش اعلام کرد که «مایلم یادآوری کنم که وقتی بازرسان سازمان ملل

اولین بار وارد عراق شدند و بالاخره از فعالیتشان جلوگیری شد، آژانس بین‌المللی انرژی اتمی گزارشی منتشر کرد مبنی بر اینکه عراقیها تنها ۶ ماه تا ساخت بمب اتم فاصله دارند. نمی‌دانم به چه مدرکی مهم‌تر از این نیاز داریم؟^(۱۵)

میزان تأثیرگذاری و قدرت تخریب این گونه سلاحها توسط کشورهای دارنده آن و نیز کشورهای چوچون عراق که بنا به گفته مقامات آمریکایی از حجم بسیار بالایی از این سلاحها برخوردار بوده است، سبب گردیده تا در مفهوم و مبانی اصل تهدید، تغییر و تحول صورت بگیرد و تهدیدات در مقیاسهای کوچک و معین نسبت به گذشته به صورت اثرات مخرب و نامعین همراه با نامشخص بودن کانون ابتدایی و آغازین تهدید نمایان شود. این امر سبب گردیده تا استراتژی امنیتی آمریکا از «بازدارندگی» به گونه «پیش‌دستی‌کننده»^۳ تغییر و تحول یابد. تصمیم‌گیرندگان آمریکایی در چارچوب استراتژی پیشدستی به طور مکرر بیان داشته‌اند: «آمریکا منتظر نخواهد ماند که دولت عراق به منافع آمریکا لطمه وارد کند و بعد در مقام پاسخ به عراق حمله کند، چرا که غیر از نامعقول بودن و غیر استراتژیک بودن این نوع مقابله باید به چارچوبها و الزامات حاکمیتی و نیز اخلاقی آمریکا نسبت به جامعه خویش نیز توجه شود و اساساً این نوع تفکر ضرورت و مبنای اخلاقی و عقلایی را برای استراتژی جدید امنیتی آمریکا فراهم نموده است». جورج در این راستا تصریح نمود: «عقل سلیم و منطق دفاع از خود حکم

می‌کند که آمریکا علیه تهدیدهای در حال ظهور، قبل از شکل‌گیری کامل آنها، اقدام کند. بنابراین آمریکا این حق را برای خود محفوظ می‌داند که هر زمان به این نتیجه برسد که کشوری در صدد آسیب زدن به منافع آمریکا در داخل و خارج از این کشور باشد با تمام قوا و توان به آن کشور بدون هیچ‌اخطار قبلی و یا تأیید سازمانهای بین‌المللی حمله می‌کند» و مدعی شد «این چیزی نیست جز همان سیاست دفاع از خود که تحت حقوق بین‌الملل یک الزام است». جورج بوش در استراتژی امنیت ملی خود معتقد است که «قرنهاست که کشورها براساس قوانین بین‌المللی می‌توانند قانوناً از خود در برابر خطر قریب‌الوقوع دفاع می‌کنند. استادان حقوق بین‌الملل اغلب مشروعیت اقدامات پیشگیرانه را به وجود تهدیدی قریب‌الوقوع که عمدتاً به صورت بسیج آشکار نیروهای زمینی، هوایی و دریایی برای انجام حمله می‌باشد، مشروط می‌کنند. ما باید مفهوم تهدید قریب‌الوقوع را به قابلیت‌ها و اهداف دشمنان امروزی تطبیق دهیم. کشورهای متمرّد و تروریستها در صدد نیستند که با جنگ‌افزارهای متعارف به ما حمله کنند. آنان می‌دانند که اینگونه حملات به شکست منجر خواهد شد. در عوض آنان به اقدامات تروریستی و احتمالاً به استفاده از جنگ‌افزارهای کشتار جمعی تکیه خواهند کرد. جنگ‌افزارهایی که بتوانند آنها را به آسانی پنهان، مخفیانه جابجا

و بدون هشدار شلیک کنند.»^(۱۶)

علیه غیرنظامیان کاهش می‌یابد.^(۱۸)
اما از نظر ریچارد پرل، مشاور وزارت
دفاع، عراق ۳ ویژگی دارد که آن را به هدف
شماره یک برای حمله پیشدستی کننده تبدیل
می‌کند. از نظر رهبران آمریکا این ۳ ویژگی
عبارت انداز:

- ۱- حمایت عراق از تروریسم؛
- ۲- تلاش عراق برای دستیابی به سلاحهای
شیمیایی و میکروبی؛
- ۳- این کشور دوست آمریکا نیست. از این رو
هویت آمریکا در مسئله برخورد با عراق متأثر از
سلاحهای کشتار جمعی بوده و اساس تخریب
توان کامل هسته‌ای عراق و انجام عملیات نظامی
تمام عیار برای خلع صدام از قدرت مطرح
شده است.»^(۱۹)

عراق در پرتو نگاه هژمونیک آمریکا به جهان

پیروزی آمریکا در نبرد با تروریسم در جنگ با
افغانستان و تحولات آتی آن در سطح ساختار
بین‌المللی باعث گردید تا ایالات متحده آمریکا،
از نظر قدرت اختلاف خود را در سطح ساختار
فزونی ببخشد، تا جایی که چارلز کراتهامر را بر
آن داشت تا از «مشاهده لحظه تک قطبی»^۵
سخن به میان بیاورد. از نظر او ۳ تحول عمده
باعث گردید تا تقارن قدرت در سطح ساختار
بین‌المللی به نفع ایالات متحده آمریکا دگرگون

دیک چنی در توجیه سیاست حملات
پیش‌دستی کننده معتقد است که «اگر حکومت
از هر کشوری اطلاعاتی مبنی بر تدارک و
سازماندهی حمله‌ای تروریستی و قریب‌الوقوع
در اختیار داشته باشد و در جلوگیری از وقوع
آن حادثه اقدام نکند، این امر به منزله قصور در
وظایف حکومت تلقی می‌شود و حکومت در
کشتن شهروندانش توسط متجاوزان افراطی
همدست خواهد بود. از این رو حمله پیش‌دستی
کننده علیه تروریستهای فرضی، از نظر اخلاقی
هم یک اقدام توجیه پذیر خواهد بود.»^(۱۷) او طی
سخنانی در اتحاد بین‌المللی دموکراتیک عنوان
کرد: «توسل به سیاست نظامی پیش‌دستی کننده
در حمله برای آمریکا ضرورت دارد، زیرا
روشهای دوران جنگ سرد از قبیل بازدارندگی،
دیدار سران و امضای پیمانها در برابر تروریستها
که چیزی برای دفاع ندارند راه به جایی
نخواهد برد.» از سویی دیگر او معتقد است که
«اگر شما سازمانی را یافتید که قصد دارد تا
حملات انتحاری انجام دهد و نشانه‌های
قاطعی دارید که آن سازمان چیست و یا افراد آن
کجا ساکن شده‌اند، من فکر می‌کنم سعی و
تلاش شما از زحمات حراست از خودتان
از طریق پیش‌دستی موجه و ضروری باشد.» او
اتخاذ این سیاست (حملات پیش‌دستی کننده)
را نه به عنوان یک امر سطحی بلکه نوعی
سیاست موازنه دفاعی^۴ می‌داند که براساس آن
احتمال خطر تهدیدات واقعی قریب‌الوقوع

4. Defensible Trade-off

5. Unipolar Moment Revisited

و تحکیم یابد که عبارت اند از:

الف) نشان دادن قدرت نظامی نهفته آمریکا در مقایسه با دوران قبل

در جنگ کوزوو و فقط توانایی قدرت هوایی آمریکا به نمایش درآمد، اما در جنگ با افغانستان ایالات متحده آمریکا نمایش کامل تری از قدرت خود را به معرض دید قرار داد. از نظر او ایالات متحده آمریکا که یک کشور «صلح طلب نسبی»^۶ و «جمهوری تجاری»^۷ است به دنبال جنگهای نمایشی نیست و این حقیقتی است که باید به آن اعتماد کرد، اما در پاسخ به تهدیدات آمریکا نشان داد که با فاصله ای بالغ بر ۷۰۰۰ مایل، می تواند در طول یک هفته یکی از سرسخت ترین و متعصب ترین رژیمهایی را که توسط ژئوپلیتیک و شرایط اقلیمی در «گورستان امپراتوریها»^۸ حمایت می شد، تخریب و سرنگون بسازد.

ب) نشان دادن شکل جدیدی از قدرت آمریکایی

برخلاف شرایط اولیه ۱۱ سپتامبر که حیات و زندگی در داخل آمریکا مختل شده بود به مرور شاهد بودیم که جامعه داخلی آمریکا قدرت فراوانی گرفت که در مقایسه با قبل نیز بی نظیر بود. از این تحولات می توان به تصویب قانون مبارزه با تروریسم در کنگره آمریکا و تصویب قاطعانه آن اشاره نمود.

ج) شتاب گیری اتحاد مجدد قدرتهای بزرگ کنونی، پشت سر ایالات متحده آمریکا

در واقع اعمال قدرت هژمونی آمریکا به طور تاریخی خود تقابل موازنه بخشی از ائتلاف قدرتهای کوچک تر را به وجود آورده است. همانگونه که طبیعت از خلأ تنفر دارد، تاریخ نیز از هژمونی بیزار است، اما قدرتهای بزرگی چون روسیه، فرانسه، آلمان، چین و ژاپن در فردای ۱۱ سپتامبر در پس قدرت ایالات متحده آمریکا قرار گرفتند و نه تنها با آن به مقابله برخواستند، بلکه آن را یاری نمودند.^(۲۰)

بنابراین تحولات نامتقارن قدرت در سطح محیط بین المللی ایالات متحده آمریکا را در تپه ای از قدرت قرار داد تا جایی که دولتمردان آمریکایی رویای دیرینه آمریکایی «هژمون آمریکا» را قابل تحقق دانستند و تا جایی که تونی جات تصریح کرد که «این روزها فخر فروشیهای بلندی از جهان تک قطبی و هژمونی در واشنگتن به گوش می رسد.»^(۲۱) علاوه بر تحولات تأثیرگذار ساختار بین الملل در شکل گیری «خواهش هژمونی» دولت بوش،^۹ مبانی و نگرشهای حاکم در دستگاه مملکتداری دولت آمریکا در قالب مبانی فکرنوم محافظه کارانه سیاستمداران کنونی آمریکا، نقش مکملی را ایفا نموده اند؛ چرا که محافظه کاری جدید در تاریخ

6. Relative Pacific

7. Commercial Republic

8. Graveyard of Empires

9. Lust For Hegemony

اینکه اهداف اخلاقی و منافع ملی بنیادین آمریکا تقریباً با یکدیگر در سازگاری و تجانس قرار دارند، شکل بگیرد.^(۳۳)

طرفداران مکتب هژمونی خیرخواهانه آمریکا را افرادی چون «جیمز سیزر»، «راس مانرو»، «پیتر رودس»، «ریچارد پرل»، «ریول مارس گرت»، «نیکلاس ابرشتاد»، «جفری گدمن»، «آرون فرید برگ»، «ایلیوت آبرام»، «فردریک کاگان»، «ویلیام اشنایدر»، «ویلیام بنت»، «پل ولفویتز»، «دونالد کاگان»، «ویلیام کریستول» و «روبرت کاگان» تشکیل می دهند که همگی بنابه گفته «جان جی. میلر» درخواست و تقاضایی محکم و متقاعد کننده برای یک تعهد قوی نسبت به رهبری قدرتمند جهانی از آمریکا، قدرت آمریکا و پیشبرد اصول دموکراسی و بازار آزاد در خارج را خواستارند.^(۳۴) آنان در توصیه این نوع هژمونی برای سیاست خارجی آمریکا معتقدند که «حوادث سالهای اخیر دلیلی برای تغییر دادن نظرات بنیادین ما پیرامون خطرهای در حال ظهور و یا تجویز مادر برخورد با این تهدیدات به وجود نیارده است. ظهور چین به عنوان یک نیروی قدرتمند و یک قدرت مصمم و به طور بالقوه متخاصم، مشکلات مادر مورد تحولات سیاسی روسیه، تهدیدات مستمری که توسط دیکتاتورهای متجاوز چون عراق و کره شمالی، هشدارهای روزافزون درباره تضعیف تواناییهای نظامی آمریکا، همگی این

کنونی آمریکا - که از محافظه کاری آمریکایی منبعت می شود - گرایشی است که به سیستم بین المللی مبتنی بر حاکمیت قانون بی اعتنا است و منافع جهان را به طور سیستماتیک مورد مذاقه قرار نمی دهد. دولت بوش که متأثر از این دیدگاههاست به طور همزمان انزوگرایی و مداخله گرایی را دنبال می کند؛ مداخله گرایی به منظور پیشبرد هژمونی آمریکا و انزوگرایی زمانی که استاندارد های رفتار مشترک را رد می کند و از هر نوع همکاری و هماهنگی معنادار و هدفمند بین المللی خودداری می کند.^(۳۵) آنان نقش بین المللی که برای آمریکا ترسیم می نمایند نقش «هژمون خیرخواهانه جهانی»^{۱۰} است که این نقش زاییده شکست «امپراتوری شیطانی»^{۱۱} (امپراتوری شوروی سابق) در محیط بین الملل می باشد و از این رهگذر ایالات متحده آمریکا از برتری ایدئولوژیک و استراتژیک خود بهره می گیرد. از این رو از نظر آنان اولین هدف سیاست خارجی آمریکا باید حفظ و تقویت برتری و تفوق خود از طریق تحکیم امنیت آمریکا، حمایت از دوستان، پیشبرد منافع و دفاع از اصولش در سراسر دنیا باشد. از نظر آنان اشتیاق و آرزو برای «هژمونی خیرخواهانه» می تواند هم جنبه های خودخواهانه و هم جنبه های اخلاقی را موجب شود، اما یک هژمون چیزی بیشتر و یا کمتر از یک رهبر بانفوذ و اقتدار مستمر بر روی حکومت شوندهگان و افراد تحت قلمرو و سلطه خود نیست. در نهایت سیاست خارجی آمریکا باید با یک هدف اخلاقی مبتنی بر فهم

10. Benevolent Global Hegemon

11. Evil Empire

امور از این حکایت دارند که سالهای پیش رو در تبیین سرنوشت صلح بین المللی ای که وابسته به هژمونی آمریکاست، بسیار مهم و جدی خواهد بود.» آنان معتقدند که جهان بعد از دهه ۱۹۹۰ مکان خطرناک تری نسبت به قبل شده است و خطرهای حاضر در تردید و درنگ آمریکا در حفظ هژمونی جهانی خودش در مقابله با اکثر این تهدیدات در حال ظهور نهفته است. بنابراین حفظ صلح و امنیت جهانی در گرو ایفاء نقشی خیرخواهانه از طرف ایالات متحده در مقام «هژمون جهانی» خواهد بود تا با برخورد با تهدیدات جاری به ایفاء رسالت تاریخی خود جامه عمل ببوشاند.^(۲۵)

بنابراین و با توجه به نگرش جهانی آمریکا پیرامون حفظ صلح و بقاء امنیت بین المللی، در مقام ایفاء یک نقش هژمون جهانی، ایالات متحده آمریکا تصمیم بر این گرفته است تا در وهله اول زمینه‌های عینی و ذهنی چالشهای منطقه‌ای را از میان بردارد. از این رو رویکرد آمریکا در قبال عراق را می‌توان حرکتی هدفمند در راستای ایجاد ساختار مناسب و مطلوب توزیع قدرت بین المللی و در نتیجه تأثیرگذاری بر ساختارها و الگوهای رفتاری سیستمی در نظام بین الملل قلمداد نمود. در این صورت عراق به عنوان یک نقطه شروع جهت نمایش قدرت و ایجاد تحولات مورد نظر می‌باید مورد توجه قرار گیرد. به عبارت دیگر تصمیم آمریکا برای حمله به عراق یک گام مرحله‌ای جهت دستیابی به اهداف بلندمدتی است که گامهای بعدی را

الزاماً به همراه خواهد داشت.^(۲۶) همچنان که «جی. بوکمن» سردبیر ژورنال آتلانتا می‌گوید: «جنگ علیه عراق منجر به یک طرح ده ساله و یا بیشتر خواهد شد و توسط افرادی این امر صورت خواهد پذیرفت که معتقدند ایالات متحده آمریکا باید این فرصت را برای تسلط و غلبه جهانی خود غنیمت بشمارد، حتی اگر این بدان معنا باشد که ما امپریالیست گرایان آمریکایی^{۱۲} خواهیم شد که دشمنان ما دائماً ما را به آن متهم می‌کرده‌اند.»^(۲۷)

اما شاید زیباترین تبیین محققانه پیرامون این نگرش را اسحاق سنی به عمل آورده است. او معتقد است: «هسته اصلی جهت‌گیری آمریکا برای جنگ با عراق را بهانه‌هایی چون مبارزه با تروریسم، سلاحهای کشتار جمعی، مبارزه با متجاوز و... تشکیل نمی‌دهد، بلکه بالعکس جهت‌گیری ایالات متحده آمریکا برای هژمونی جهانی تعیین کننده می‌باشد. این تصمیم و اراده برای تضمین و گسترش هژمونی جهانی ایالات متحده در استراتژی امنیت ملی ایالات متحده آمریکا و یا آنچه که دکترین بوش با نام حملات پیش‌دستی کننده، صریحاً تبیین و تعیین شده است. وقتی که دولت بوش و همقطاران او درک می‌شوند، در واقع آنچه که معلوم می‌شود این است که موضوع عراق مسئله سلاحهای کشتار جمعی نیست، بلکه فراهم آوردن موجبات تضمین انحصار انگلو-آمریکایی سلاحهای

دلالت بر آن نوع اهداف و مقاصدی دارد که در سطح ساختار بین‌المللی، ایالات متحده آمریکا بتواند با تحقق آنها مبانی و سطوح قدرت خود را افزایش داده و شکاف قدرت را بین خود و سایر قدرتهای بزرگی چون آلمان، روسیه، فرانسه و چین فزونی ببخشد. از این رو نگارنده معتقد است که اهداف اساسی قدرت‌زا در سطح ساختار بین‌المللی را باید در قالب اهداف هژمونیک آمریکا نام آورد که اهم آنان به شرح ذیل عنوان می‌شوند:

۱) جلوگیری از ظهور و نیز کنترل قدرتهای رقیب در صحنه سیاست بین‌الملل با اتکاء بر رویکرد نظامی محور

سیاست خارجی هژمونیک محور آمریکا تأکید اساسی خود را بر تفوق بر قدرتهای بزرگ رقیب، چه در سطح بین‌المللی و چه در سطح منطقه‌ای، قرار داده است؛ فی‌المثل در سطح منطقه‌ای آسیا جلوگیری از ظهور چین به عنوان قدرت مسلط و هژمون منطقه‌ای، و در سطح اروپا جلوگیری از ظهور فرانسه و آلمان به عنوان قدرتهای هژمون منطقه‌ای را مورد مذاقه قرار داده است.^(۲۹) اساساً چنین نگرشی نسبت به قدرتهای بزرگ و به ویژه قدرتهایی چون چین و روسیه زائیده تفکرات گروه موسوم به «تیم دیک چنی» است که با تهیه گزارشی موسوم به «گزارش ۱-۲-۵» با محوریت واستیلا قراردادن

کشتار جمعی می‌باشد. جنگ با عراق راجع به مبارزه با متجاوز و تروریسم نیست بلکه درباره حق انحصاری ایالات متحده آمریکا برای حضور^{۱۳} در تروریسم دولتی و جنگهای متناوب متجاوزانه است. جنگ با عراق درباره تخطی از سازمان ملل نیست بلکه درباره حق انحصاری^{۱۴} ایالات متحده و متحدانش برای دفاع از سازمان ملل است؛ زمانی دیگر ملل به دلیل تکالیف و تعهدات خود نسبت به سازمان ملل پایبند و متعهد می‌شوند، که سازمان ملل در انطباق با اراده و دستور ایالات متحده آمریکا عمل کند. از این رو آنچه که مشهود می‌شود این است که جنگ با عراق تزویر و دورویی صرف نیست، بلکه ناشی از جهت‌گیری هژمونیک محافل حاکم در ایالات متحده آمریکاست. این امر انگیزه حقیقی نهفته در جهت‌گیری ایالات متحده آمریکا برای جنگ با عراق می‌باشد.^(۲۸)

اهداف هژمونیک آمریکا در عراق

پایان حکومت صدام حسین، بازگرداندن شرایط لازم برای تشکیل حکومت دموکراتیک در عراق، پایان بخشیدن به نابسامانیهای داخلی، از بین بردن حکومت نظامیان مستبد در عراق و... همگی را می‌توان از اهداف ایالات متحده آمریکا در جنگ با عراق قلمداد نمود، اما از آنجا که -بر اساس این مقاله- عراق در اولین مرحله آزمون نگرش هژمونیک آمریکا جای گرفته است، ضرورتاً باید به تبیین اهداف هژمونیک ایالات متحده آمریکا پرداخت. اهداف هژمونیک

13. Engage in

14. Exclusive Right

هژمونی جهانی آمریکا فضای حیاتی پس از جنگ سرد و به ویژه بعد از ۱۱ سپتامبر را ترسیم نموده‌اند. آنان با تکیه بر توانمندیهای دفاعی، نظامی آمریکا آینده‌ای را برای این کشور به تصویر می‌کشند که ایالات متحده آمریکا می‌تواند و باید از ظهور هر ملت و یا متحدی در راستای تبدیل شدن به یک قدرت بزرگ جهانی جلوگیری به عمل آورد.^(۳۰)

استفن والت در خصوص نگرش اخیر در سیاست خارجی آمریکا و متعاقباً تعقیب این هدف در پرتو مبارزه با تروریسم معتقد است که «ایالات متحده آمریکا هنوز به عنوان قدرت نظامی و اقتصادی در جهان در حال حرکت به سمت جلو است و اجماع جهانی که تروریسم یک مسئله جدی است می‌تواند نفوذ جهانی آمریکا را در کوتاه مدت تحکیم و تقویت نماید. اهداف اساسی سیاست خارجی آمریکا غیرقابل تأثیرپذیری هستند: ایالات متحده آمریکا هنوز خواستار تشویق رقابت امنیتی در اروپا و آسیا، جلوگیری از ظهور قدرتهای بزرگ متخاصم، پیشبرد و ارتقاء اقتصاد آزادتر جهانی، ممنوعیت سلاحهای کشتار جمعی و گسترش دموکراسی و احترام برای حقوق بشر می‌باشد. از این رو جنگ با تروریسم یک هدف کاملاً بدیع نیست چرا که ایالات متحده آمریکا و القاعده در چندین مقطع زمانی در زمانهای گذشته به یکدیگر حمله کرده‌اند. آنچه که تغییر کرده است اولویتهایی است که به این اهداف مختلف پیوند خورده است. مبارزه علیه تروریسم جهانی

در حال حاضر هدف مرکزی سیاست خارجی و دفاعی ایالات متحده آمریکاست و دیگر اهداف بین‌المللی از این مقصود گسترده بین‌المللی تبعیت خواهند نمود».^(۳۱)

از این رو ایالات متحده آمریکا با اتخاذ رویکردی نظامی محور پیرامون مبارزه با تروریسم و گسترش پایگاههای نظامی خود (بعد از استقرار در افغانستان) در عراق، فی‌نفسه قدرت نظامی گسترده‌ای را در منطقه خاورمیانه به وجود می‌آورد که این پایگاههای نظامی آمریکا در آسیای مرکزی و شمال، ترکیه و عراق در غرب، احاطه و گسترش می‌یابند.^(۳۲) کنترل کردن چین به وسیله پایگاههای نظامی آمریکا در این منطقه هدفی است که همچنان در اولویت اول سیاست خارجی آمریکا قرار دارد. اهمیت آن زمانی مشخص می‌شود که بدانیم چین در اقتصاد در حال پیشرفت جهانی با سریع‌ترین سرعت ممکن، یک معضل نظامی، اقتصادی و سیاسی بالقوه برای «گسیل قدرت آمریکا» در آسیا به حساب می‌آید. همچنین چین در قلب بزرگ‌ترین منطقه آزاد تجاری در جهان قرار دارد. بلوک تجاری کشورهای آسه‌آن بایش از ۷/۱ میلیارد جمعیت به صورت پایگاه بالقوه و جدیدی از انباشت روزافزون سرمایه جهانی به حساب می‌آید، کوتاه سخن اینکه چین به عنوان بلوک ژئوپلیتیکی جدیدی از قدرت جهانی در حال عرض اندام است، از این رو ایالات متحده آمریکا سعی دارد تا با گسترش پایگاههای نظامی خود در منطقه خاورمیانه (با آغاز اقدام

نظامی در عراق) و در منطقه آسیا (با گسترش پایگاه نظامی در افغانستان) از ظهور قدرتی چون چین به عنوان یک قدرت هژمونیک بالقوه منطقه‌ای - جهانی جلوگیری به عمل آورد.»^(۳۳)

۲) آزاد نمودن آمریکا از تعهدات حقوق بین الملل

بر اساس «حقوق بین الملل عرفی» که در زمانهایی زودتر از منشور سازمان ملل - به عنوان یکی از منابع حقوق بین الملل مدرن - توسعه یافته است، اغلب استفاده از «نیروی پیش دستی کننده» به منظور دفاع از خود اجازه داده شده است. به دیگر معنادر حقیقت دکترین پذیرفته شده دفاع پیشگیرانه‌ای در آن زمان موجود بوده است که نمونه کلاسیک تبیین شده آن را می توان در قضیه کشتی کارولین که در سال ۱۸۳۷ منجر به وقوع تنش و درگیری میان بریتانیا و آمریکا گردید، مشاهده نمود. نتیجه این قضیه، شرایط موجهه‌ای را تحت ۲ این ویژگی فراهم آورد که بر اساس آن استفاده از زور در هر شرایطی مجوز داده شده است. این ویژگیها عبارت‌اند از:

الف) «عنصر ضرورت»: اگر یک دولت بتواند نشان دهد که استفاده از زور توسط دیگر دولتها علیه دولت مذکور «قریب الوقوع» باشد و نیز هیچ گزینه‌ای بجز استفاده از اقدام زورمندانه به منظور متوقف کردن حمله قریب الوقوع وجود نداشته باشد، در آن صورت استفاده از زور با نام «دفاع مشروع پیشگیرانه» میسر خواهد بود.

ب) «تناسب»: به این معنا که بین استفاده از زور علیه دولت تهدیدزا و در پاسخ به تهدید، تناسب و گزینش منطقی‌ای وجود داشته باشد.^(۳۴)

اما با توسعه و تدوین حقوق بین الملل عرفی به گونه مدرن و عینیت یافتن آن در قالب منشور سازمان ملل متحد شاهد هستیم که استفاده از زور با نام حق ذاتی دفاع از خود در ماده ۵۱ منشور ملل متحد با قید شرایطی تجویز شده است. ماده ۵۱ می گوید: «در صورت وقوع حمله مسلحانه علیه یک عضو ملل متحد، تا زمانی که شورای امنیت اقدامات لازم را برای حفظ صلح و امنیت بین المللی به عمل آورد، هیچیک از مقررات منشور به حق ذاتی دفاع از خود، خواه به طور فردی و خواه به طور جمعی لطمه‌ای وارد نخواهد ساخت. از این رو اعضاء باید اقداماتی را که در اعمال این حق دفاع از خود به عمل می آورند فوراً به شورای امنیت گزارش دهند. این اقدامات به هیچ وجه در اختیار و مسئولیتی که شورای امنیت بر طبق این منشور دارد و به موجب آن برای حفظ و اعاده صلح و امنیت بین المللی و در هر موقع که ضروری تشخیص دهد اقدام لازم بعمل خواهد آورد تأثیری نخواهد داشت».

در خصوص تفسیر این ماده از منشور دو نوع گرایش وجود دارد: عده‌ای که به «محدودگرایان» معروف‌اند و معتقدند که «قصد اصلی ماده ۵۱ این بود که صریحاً استفاده از زور با نام دفاع مشروع از خود را به آن شرایطی که حمله مسلحانه‌ای به طور حقیقی اتفاق افتاده است

محدود نماید»، اما در مقابل عده‌ای دیگر با نام «مخالفتان محدودگرایی» معتقدند که «قصد منشور سازمان ملل این نبوده است که با حق عرفی از پیش موجود دفاع مشروع پیشگیرانه مخالف بورزد». در واقع آنان در ارتباط با ماده ۵۱ منشور که دلالت بر حق ذاتی^{۱۵} می‌نماید، معتقدند: «بنیانگذاران منشور سازمان ملل قصدشان بر این بوده که حق عرفی دفاع پیشگیرانه مشروع از خود در دوران ماقبل اساسنامه سازمان ملل را تداوم بخشایند. وقوع حمله‌ای مسلحانه فقط شرطی بوده است که دولت مورد تجاوز قرار گرفته را حق قانونی می‌داده تا براساس حق دفاع از خود اقدام نماید.»^(۳۵)

جورج بوش در ماههای قبل از آغاز حمله به عراق اعلام نموده بود که «زندگی مان، حیات انسانی مان و تمام امیدمان به دنیا (حیات دنیوی) وابسته به یک تعهد واحد است و آن اینکه عاملان کشتارهای جمعی باید شکست داده شوند و هرگز اجازه داده نشود تا سلاحهای کشتار جمعی را به دست بیاورند و یا از آنها استفاده نمایند.» بنابراین جورش بورش در راستای دفاع از حق حیات انسانی در مبارزه و جلوگیری از وقوع تهدیدات مرگزا، دکترین حق دفاع پیشگیرانه مشروع در برابر تهدیدات ناشی از سلاحهای کشتار جمعی عراق را انتخاب نمود. او با این امر علاوه بر عدول از مقررات حقوق بین‌الملل مدرن در استفاده از دکترین دفاع مشروع، انشعاب و نگرش تازه‌ای را بر

15. Inherent Right

16. Asymmetrical Threats

نیاز به قطعیت درباره زمان و مکان را اعلام نکرده است، اما «قطعیت نزدیک»^{۱۷} را پیشنهاد داده است؛ اگر یک حمله قریب‌الوقوع باشد، خیلی نزدیک خواهد بود که حمله اتفاق بیفتد.^(۳۷) در مجموع، استناد به حقوق بین‌الملل سنتی و نادیده گرفتن منشور سازمان ملل به دلیل نامتناسب بودن مبنای تهدید با شرایط حال حاضر، دولت آمریکا را در حمله به عراق در چارچوب حق دفاع پیشگیرانه از خود آزادتر قرار داد و از این رهگذر دولت جورج بوش را از پایبندی و تعهد خود نسبت به مقررات حقوق بین‌الملل نوین آزاد گردانید. این امر فی نفسه قدرت عمل و توانایی ابتکار حقوقی دولت آمریکا را در توجیه حقوقی رفتارهای خود در عرصه روابط بین‌الملل و در چارچوب توسل به زور براساس دکترین حملات پیش‌دستی کننده فزونی بخشیده است.

۳) هژمونی نفتی آمریکا

نفت یکی از مهم‌ترین فاکتورهای تعیین‌کننده در سودهای حاکم در دولت ایالات متحده آمریکاست، چرا که ایالات متحده آمریکا با در اختیار داشتن ۲٪ از ذخایر نفتی شناخته شده در جهان، بالغ بر ۲۵٪ از نفت تولید شده جهانی را مصرف می‌نماید. مصرف نفت جهانی حدود ۷۷ میلیون بشکه در روز است که این مقدار در ۲۰ سال آینده بالغ بر ۱۲۰ میلیون بشکه در روز

نگرش خاص خود را اتخاذ نمود که براساس آن توجیه دستیازی به حق دفاع پیشگیرانه مشروع آسان‌تر و راحت‌تر نمود یافت.

اما دولت آمریکا در استناد حقوقی خود به زور در مقام توجیه اقدام قهرآمیز نسبت به نیازهای سنتی حقوق بین‌الملل عرفی نیز استدلال‌ات خاصی را طرح کرد، چرا که براساس حقوق بین‌الملل عرفی لازمه استفاده از زور دو عنصر ضرورت و تناسب است، اما جورج بوش در پاسخ به تهدید پذیرفته شده از جانب عراق و در تأسیس شرایط لازم برای حمله به این کشور با استناد به استراتژی امنیت ملی جدید آمریکا اعلام کرد: «ما باید مفهوم تهدید قریب‌الوقوع را نسبت به توانایی و مقاصد متخاصمان امروزی مان بپذیریم. بزرگ‌ترین خطر، خطر «عدم اقدام» است و به‌طور الزام‌آورتری برای اتخاذ اقدام پیش‌دستی کننده برای دفاع از خود، حتی اگر «عدم قطعیت» همچنان نسبت به زمان و مکان حمله دشمن باقی بماند.» در حقیقت دولت آمریکا به دلیل تهدیدات جدید سلاحهای کشتار جمعی و تروریست‌ها در حال مبارزه است، از این رو نیازهای قدیمی عنصر ضرورت که به‌طور همیشگی لحاظ می‌شد، امکان دارد مورد توجه قرار نگیرد. بنابراین جورج بوش با تکیه بر «عنصر قطعیت»، در قبال نیاز به عنصر ضرورت [به عنوان یکی از پایه‌های اساسی استناد به زور براساس حقوق بین‌الملل عرفی] از خود انعطاف بیشتری نشان داده است. هر چند که حقوق بین‌الملل سنتی

خواهد بود. از این رو مصرف انرژی به طور روزافزونی در طول دهه‌های آینده فزونی خواهد یافت. تا سال ۲۰۲۰ برآوردها بر این منطبق قرار گرفته است که اقتصادهای آسیایی که توسط چین رهبری خواهند شد، حدود ۲۵٪ از انرژی جهانی، اروپای غربی (که محوریت آن با آمریکا است) ۲۵٪، اروپای شرقی ۱۸٪، اتحاد جماهیر شوروی سابق ۱۳٪ و آمریکای لاتین ۵٪ مصرف خواهند کرد. در حال حاضر ایالات متحده آمریکا قریب ۲۰ تا ۲۵ میلیون بشکه نفت در هر روز مصرف دارد که تقریباً معادل ۱ از هر ۳ بشکه نفت تولیدی در هر روز است. اهمیت وابستگی اقتصاد آمریکا به نفت زمانی زیادتیر خواهد شد که به گزارش دیک چنی - که حدود ۱۸ ماه قبل از آغاز حمله آمریکا به عراق انتشار یافت - توجه خاص شود. او در این گزارش پیش‌بینی کرد که «لازم است واردات نفت آمریکا تا سال ۲۰۲۰ بیش از ۵۰٪ افزایش یابد، البته تا حدودی به این دلیل که دولت فعلی آمریکا چندان به سیاست کاهش مصرف نفت علاقه نشان نمی‌دهد.» همچنین این گزارش توصیه می‌کند که «واردات نفت از خلیج فارس افزایش یابد، اما در عین حال بر تنوع بخشیدن به منابع نفت و استفاده از منابعی مانند دریای خزر، آمریکای لاتین و جنوب صحرای آفریقا تأکید می‌ورزد.»^(۳۸)

منطقه خاورمیانه براساس برآوردها حدود ۶۵٪ از ذخایر کشف شده جهانی را داراست و حال آنکه میزان ذخایر نفتی در ایالات متحده و

کانادا ۳٪، اروپای غربی ۲٪، آفریقا ۹٪، مکزیک و آمریکای جنوبی ۹٪، آسیا ۶٪ و اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی سابق ۷٪ از ذخایر کشف شده جهانی را دارا می‌باشند. البته در کشوری چون عراق از ۷۳٪ از حوزه‌های کشف شده تاکنون حدود ۳٪ آنها برای تولید نفت استفاده قرار گرفته‌اند. وزارت انرژی آمریکا برآورد می‌کند که «کشور عراق به مقدار ۲۲۰ میلیون بشکه ذخایر ممکن و احتمالی از نفت را داراست و این مقدار کفایت تا واردات نفتی کنونی آمریکا را برای ۹۸ سال آینده تأمین نماید.» این وزارتخانه جمع‌بندی می‌کند که «در طول ۷ سال بعد از اینکه تحریمها لغو شد عراق توانست تولید نفتی‌اش را از ۳ میلیون بشکه به ۶ میلیون بشکه در هر روز افزایش دهد و آمار خوشبینانه زمانی خواهد بود که تولید نفتی عراق را به میزان ۱۰ میلیون بشکه در روز قابل افزایش ببینیم.»^(۳۹) همچنین وزارت انرژی مطرح می‌کند که نیاز جهانی نفت می‌تواند از ۷۷ میلیون بشکه در روز به مقدار ۱۲۰ میلیون بشکه در هر روز در ۲۰ سال آینده افزایش یابد که بیشترین افزایش تقاضا برای نفت در ایالات متحده آمریکا و چین خواهد بود. در حال حاضر ۲۴٪ از واردات نفت آمریکا از منطقه خاورمیانه وارد می‌شود که این مقدار با خشک شدن منابع نفتی جایگزین، انتظار می‌رود که افزایش پیدا نماید.

ابل، که از مأمورین سابق سازمان سیا است، دو سال پیش ناظر بر انجام پروژه‌ای از سوی مرکز مطالعات استراتژیک بود که توسط گروهی

منابع نفت آن به عنوان یک اهرم قدرت است و نه یک منبع سوخت، تسلط بر منطقه خلیج فارس داشتن کنترل بر روی اروپا، چین و ژاپن است. این کار به ما قدرت کنترل باز و بستن شیر نفت را خواهد داد.»^(۴۲)

نفت منطقه خلیج فارس و به ویژه نفت کشور عراق علاوه بر این که باعث خواهد شد تا توان و قدرت آمریکا در بازارهای بین‌المللی و از رهگذر آن در ساختار بین‌المللی قدرت افزایش یابد، آسیب‌پذیریهای این کشور به ویژه در ابعاد اقتصادی را که ضرورتاً با نفت در ارتباط می‌باشند کاهش می‌دهد. اکونومیست در تحلیلی در این راستا معتقد است که «تسلط آمریکا بر منابع نفت عراق هر چه زودتر صورت بگیرد برای آمریکا بهتر خواهد بود، زیرا آمریکا با فاصله زیاد تر از سایر کشورها، در رأس مصرف‌کنندگان نفت در جهان است و یک چهارم نفت تولیدی جهان را می‌سوزاند.»^(۴۳) از این رو ثبات و امنیت انرژی آمریکا در گرو دسترسی طولانی مدت به منابع انرژی به ویژه نفت می‌باشد که این امر فی‌نفسه ضرورت حضور دراز مدت آمریکا در عراق را برای آنان توجیه می‌کند. رابرت کیگان که از استراتژیستهای بلند پایه راست افراطی است می‌گوید: «احتمال دارد که ما نیاز به تمرکز فراوانی در خاورمیانه برای مدت طولانی داشته باشیم.» وی ادامه می‌دهد که «هر وقت مشکل اقتصادی داشته‌ایم علت آن اختلال در عرضه نفت به ما بوده است. اگر نیروی نظامی در عراق داشته باشیم، دیگر اختلالی در

جریان نفت وجود نخواهد آمد.»^(۴۴)

آسیب‌پذیری آمریکا در برابر جریان نفت را اساساً باید با توجه به کانونهای قدرتمند و تأثیرگذار در فرآیند تولید، قیمت‌گذاری و توزیع نفت جهانی در نظر گرفت که در این راستا مهم‌ترین کانون تأثیرگذار را می‌توان اوپک نام برد. اغلب نظریه پردازان آمریکایی معتقدند در نتیجه فروکش کردن منابع محلی، وابستگی سرمایه‌داری غرب به واردات نفت و گاز از منطقه خلیج فارس افزایش خواهد یافت. با پایان یافتن ذخایر نفتی آمریکای شمالی و دریای شمال، غرب برتری خود را در برابر اوپک از دست خواهد داد. بنابراین اگر جغرافیای سیاسی جهان تغییر نکند، زمان به سود اوپک پیش خواهد رفت و بر قدرت اوپک در بازار جهانی افزوده خواهد شد. برای کشورهای واردکننده نفت نیز این یک خطر جدی است که اوپک به تقویت خود پرداخته و میزان تولید و نرخ نفت را در اختیار بگیرد. این امر می‌تواند ضربه‌زننده برای منافع غرب باشد، مگر آنکه آمریکا کنترل قوی و مستقیم‌تری را از بالای سر کشورهای خلیج فارس و اوپک بر منابع نفتی داشته باشد.^(۴۵)

اوپک تحت رهبری عربستان سعودی به هر صورت عرضه نفت را به منظور بالا نگه داشتن قیمت آن، در سطح پایینی نگه داشته است. تولید نفت اوپک در طول ۲۰ سال گذشته را کد بوده است، توانایی تولید کلیه کشورهای اوپک به طور کلی به‌رغم ذخایر گسترده‌شان-

نفت آمریکایی است. شرکتهای نفتی آمریکایی سود برندگان اصلی این جنگ خواهند بود».^(۴۷) بسیاری از متخصصان بر این باورند که اگر تکنولوژیهای بالا در استخراج مخازن نفت به کار گرفته شود، ذخایر عراق قادر خواهد بود با منابع سرشار ۲۴۵ میلیارد بشکه‌ای عربستان نیز رقابت نماید. نومحافظه‌کاران بر این عقیده‌اند که «بغداد قادر است ظرف ۳ سال آینده ظرفیت خود را به دو میلیون بشکه در روز افزایش داده و حتی تا سال ۲۰۱۰ آن را به ۶ برابر برساند، خصوصاً اگر صنعت نفت عراق به بخش خصوصی سپرده شود و اداره آن به شرکتهای عظیم چند ملیتی که از تکنولوژی برتر و سرمایه‌های بالایی برخوردارند واگذار گردد، سرمایه و تکنولوژی برتر این شرکتها برای توسعه سریع تولید نفت حیاتی خواهد بود».^(۴۸) اما طرح خصوصی سازی نفت عراق برای نومحافظه‌کاران تنها ابعاد رویارویی با قدرت نفتی اوپک را ندارد، بلکه نگرشهای ارزشی محور آنان را نیز تأمین خواهد کرد، بدین صورت که حاصل این کار به نوبه خود اقتصاد کشورهای چوچون ایران، سوریه و لیبی را که اصطلاحاً کشورهای یاغی خوانده می‌شوند نابود کرده و در نتیجه فرصتهای مناسب دیگری برای تغییر رژیم و صدور دموکراسی در آن کشورها فراهم خواهد نمود.^(۴۹) راب سبجانی، یکی از مشاوران شرکتهای نفتی در کنفرانس برگزار شده از سوی امریکن انترپرایز در پاییز گذشته در واشنگتن، اظهار داشت: «یکی از مشکلات عمده منطقه

امروزه کمتر از دهه ۱۹۸۰ است. به این دلیل امنیت وفور عرضه نفت موضوع مهمی برای شرکتهای آمریکایی و منافع استراتژیک آمریکا شده است. این جریان همیشه تحت تأثیر جریانهای ناشی از تصمیمات اوپک بوده است. نگاه آمریکا به عراق به میزان فراوانی در جهت کاهش و تضعیف قدرت اوپک و جایگزینی کشور عراق با قدرت عربستان در اوپک بوده است. از این رو تیم نفتی تصمیم‌گیرنده در دولت بوش که به اردوگاه نومحافظه‌کاری تعلق دارند، به دنبال تحقق ایده «خصوصی کردن صنعت نفت عراق» به منظور مقابله با قدرت نفتی اوپک - و در یک نگاه تند تر به منظور از بین بردن اوپک - و کاهش تصدی‌گری عربستان بر اوپک برآمده‌اند. این جبهه نفتی در دولت بوش توسط افرادی چون پل وولفورتیز، داگلاس فیث و لویس لیبی و دوستانشان هدایت می‌شود. نگاه این افراد به عراق به عنوان یک کشور پتانسیل‌دار نفتی در راستای اکتشاف مخازن جدید نفت، وفور ظرفیت تولید و اشباع روزافزون بازارهای جهانی نفت از نفت عراق می‌باشد. این افراد می‌دانند که اجرای این سیاست به سقوط بی‌سابقه قیمت نفت و نزول آن به بشکه‌ای ۱۵ دلار خواهد انجامید و امیدوارند که سقوط قیمت نفت علاوه بر تکان و تحرک دادن به اقتصاد بیمار آمریکا، به نابودی اوپک منجر شود.^(۴۶) اکینز درباره طرح نفتی آنان می‌گوید: «برنامه آنها خصوصاً کردن شرکتهای ملی نفت و تقسیم غنایم عراق میان شرکتهای

خلیج فارس این است که وسایل تولید نفت در دست دولتهاست.» او خاطر نشان ساخت که «چند شرکت نفتی آمریکایی هم اکنون مشغول مطالعه امکان خصوصی سازی در منطقه خلیج فارس هستند.» او استدلال می کند که برچیدن شرکتهای نفت دولتی می تواند تغییرات سیاسی نیز به منطقه تحمیل کند. وی با اذعان به اینکه کشورهای عربی در برابر این پیشنهادها مقاومت خواهند کرد، اظهار داشت زمانی لیبرال دموکراسی آغاز خواهد شد که وسایل تولید از دست دولتها بیرون آید. این کار البته نیاز به تبلیغ زیاد و اقناع شدید دارد.^(۵۰)

۴) تحقق تئوری دومینو با استفاده از زور در جهت تغییر شکل خاورمیانه

تئوری دومینو که از تئوریهای معروف در عرصه روابط بین الملل است، اشاره به ریزش مسلسل وار حکومتهای مستبد و هم سنخ دارد که تمامی این حکومتها در ماهیت و فلسفه حکومتی خود درجات مشابه و همسنگیهای یکسانی را دارا می باشند. این تئوری در دستگاه هیئت حاکمه آمریکا توسط نومحافظه کارانی دنبال می شود که بنا به گفته ویلیام کریستول - که خود از این گروه فکری است - راز موفقیت نومحافظه کاران در این است که توانستند آمریکای سنگین شده مانند صخره را تکان بدهند. براساس این نگرش مسئله برخورد با عراق را باید در یک سطح کلان تر یعنی خاورمیانه و دنیای عرب بررسی کرد که براین

اساس آمریکاسعی دارد تا در منطقه خاورمیانه به ایجاد حکومتهای دموکراتیک به جای حکومتهای کنونی همت گمارد. این ایده از طرف افرادی در درون دولت بوش هدایت می شود که معتقدند «آمریکا مرکز و مهد دموکراسی جهانی است». از جمله این افراد را می توان از پل ولفوویتز، معاون وزیر دفاع آمریکا، نام برد. اساساً تیم ولفوویتز در زمان جورج بوش اول نیز بر «مرکز ثقل دموکراتیک صلح بودن آمریکا» تأکید داشت و این همان دکترین تیم قبلی و دیک چنی است که بر این اساس سعی دارد تز «کانون دموکراسی بودن آمریکا» را شکل دهند و در عین حال به بسط و گسترش دموکراسی در سراسر جهان همت گمارند.^(۵۱) اما پاره ای از ویژگیهای بعضی از دولتها سبب شده تا علاوه بر به چالش طلبیدن آمریکا به عنوان کانون دموکراسی جهانی، زمینه های تهدید و پیکار با سایر دموکراسیهای جهانی نیز مهیا شود؛ فی المثل بوش دشمنان آمریکا را کشورهایی می داند که نظم حاکم آمریکایی را برخلاف منافع خود می دانند و تصمیم گیری در این کشورها غالباً فردی و در نتیجه برخاسته از الگوهای قابل پیش بینی تصمیم گیری نیست که این امر سبب شده است تا موجی از استبداد در مناطق مختلف به معرض ظهور برسد. خطر این گونه کشورها زمانی زیادتیر خواهد شد که بتوان بین این کشورها و شبکه های تروریست جهانی (فراملی) ارتباط تنگاتنگ پیدا نمود. دولت عراق از جمله

دولتهایی است که بر طبق اظهارات دونالد رامسفلد، وزیر دفاع آمریکا، با شبکه تروریستی القاعده در تماس و ارتباط نزدیک قرار داشته است، به ویژه اینکه گفته می شود محمد عطاء، یکی از مظنونان حادثه ۱۱ سپتامبر، چند روز قبل از حادثه با مأموران عراقی در ارتباط بوده است.

طبق اطلاعاتی که هم مقامات آمریکایی و هم گروههای مخالف عراقی در اختیار دارند، رژیم عراق کمکهای مالی و آموزشی در اختیار مبارزان گروههای تروریستی القاعده قرار داده بود و حتی گفته می شود که آنان در یک اردوگاه آموزشی در ۳۰ کیلومتری جنوب بغداد در منطقه سلمان پاک برای عملیات هوایماریابی آموزش دیده بودند.^(۵۲)

پل ولفوویتز معتقد است که «در ۲۲ کشور اتحادیه عرب حتی یک دموکراسی نیز وجود ندارد. چرا باید چنین باشد؟» به عقیده او و گروهش دموکراسی باعث کاهش خشم اعراب، کاسته شدن از عطش آنها برای اسلام رادیکال و بهبود روابط با آمریکا خواهد شد. بنابراین او معتقد است که «ایجاد یک حکومت دموکراتیک در عراق، حتی نمونه ناقص آن، باعث به راه افتادن امواج تکان دهنده‌ای در کل منطقه خواهد شد که کشورهایی چون سوریه، عربستان سعودی و مصر در کانون توجه قرار خواهند گرفت و برای اصلاحات دموکراتیک تحت فشار خواهند بود». آنان معتقدند که «وجود حکومت دموکراتیک در عراق و برکناری صدام حسین علاوه بر کمک به گسترش

دموکراسی جهانی عواید و آثار مثبتی را برای آمریکا به ارمغان خواهد داشت. از جمله این آثار می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱) خروج نیروهای آمریکایی از عربستان یکی از عوامل اصلی احساسات ضد آمریکایی را رفع خواهد کرد و از حمایت القاعده خواهد کاست؛
 ۲) از آنجا که آمریکا هزینه اصلی حمله به عراق را تأمین می کند، می توان مطمئن بود که شرکت‌های آمریکایی پس از جنگ بهترین موافقت‌نامه‌ها برای بازسازی عراق و دسترسی به منابع نفتی این کشور را دریافت خواهند کرد؛ و از همه مهم تر اینکه علاوه بر کاهش احساسات ضد آمریکایی، عربستان سعودی به عنوان یکی از اصلی ترین منابع تأمین اعتباری - مالی و معنوی گروه القاعده برای کاهش حمایت‌های خود و تجدیدنظر در روابط با اعضای این گروه تحت فشار قرار خواهد گرفت، چرا که گروه القاعده با دریافت حمایت‌های معنوی - مالی از کشور عربستان و مذاهب اسلامی تندرو در این کشور در حال حاضر به مثابه یک «تهدید علیه هژمونی آمریکا در سراسر جهان به حساب می آید». ^(۵۳) چارلز کراتهامر خطر این گروه‌ها را به این دلیل می داند که برخلاف سایر بازیگران عرصه روابط بین‌المللی از ویژگیهای عقلایی یک بازیگر برخوردار نبوده و به مانند شبه دولت رفتار می کند و از سویی دیگر امکان دستیابی به سلاحهای کشتار جمعی توسط این گروه بسیار فراوان و امکان پذیر متصور شده است. ^(۵۴)

ریچارد پرل در رابطه با استراتژی آمریکا در منطقه خاورمیانه می‌گوید: «آنانی که فکر می‌کنند عراق در صدر فهرست برخورد با تروریزم قرار دارد، باید در رابطه با سوریه، سودان، یمن، سومالی، کره شمالی، لبنان و یا دولت خودگردان فلسطین نیز فکر کنند. اینها دولت‌ها یا نهادهایی اند که اجازه اعمال تروریستی می‌دهند و حامیان تروریستها هستند... وقتی من نام این کشورها را می‌آورم افراد می‌گویند: خوب ما آمریکاییها باید با تعداد قابل توجهی از کشورها جنگ کنیم. من جوابی که می‌توانم بدهم این است که اگر ما یک یا دو عامل حکومتی تروریستی را از میان برداریم، سایرین حساب کار خود را خواهند کرد و مابه‌طور غیر مستقیم دیگران را اقتاع کرده‌ایم که دست از کار خود بکشند. ما وقتی یک مورد را حل کردیم به کشور دیگر می‌گوییم شما بعدی هستید. اگر دست برندارید همانگونه که با قبلی رفتار کردیم، با شما رفتار خواهیم کرد.» (۵۵)

کراتهامر در خصوص دلایل جنگ آمریکا علیه عراق معتقد است که «جنگ عراق به سه دلیل صورت می‌گیرد: اول، خلع سلاح عراق از سلاحهای کشتار جمعی که علت اصلی آن است؛ دوم، جانشین کردن بازی دومینو با معامله‌ای است که با اعراب منعقد شده بود. معامله این بود که: شما برای ما نفت بفرستید، ما کاری به کار شما در چگونگی اداره کشور نداریم (برعکس آفریقای جنوبی و کره و فیلیپین و شیلی). آن معامله در ۱۱ سپتامبر لغو شد.

آمریکاییان دریافتند که اگر به اعراب اجازه بدهیم به همان شیوه اهریمنی ادامه بدهند، با نابودی اقتصاد و کاشتن تخم ناامیدی تعداد بیشتری بن‌لادن تولید خواهد شد. آمریکا به این نتیجه رسید که چاره‌ای دیگر ندارد جز اینکه دنیای اعراب را خودش بسازد؛ و سوم، در حقیقت جنگ آغاز یک تجربه تاریخی عظیم برای دنیای عرب است مانند آنچه در ژاپن و آلمان اتفاق افتاد.» به هر حال بر طبق نظر این مقاله‌نویس آمریکایی، «این جنگ اهمیت بزرگی دارد. حضور آمریکا در عراق به پروژه دموکراسی‌سازسون شدن منطقه نیرو می‌بخشد، به شورشیان ایران قدرت و جرأت می‌دهد و سوریه را دچار تردید خواهد کرد و به تغییر شکل خاورمیانه سرعت خواهد بخشید.» (۵۶)

ویلیام کریستول در پاسخ به سؤال «جنگ برای چیست؟» جواب می‌دهد: «در یک مرحله همان است که بوش می‌گوید، خلاص شدن از شر یک رژیم بی‌رحم که سلاحهای کشتار جمعی دارد، ولی در مرحله بعدی و در عمق، تغییر ساختار خاورمیانه است، چرا که فرهنگ سیاسی خاورمیانه باید عوض شود. در ۱۱ سپتامبر آمریکا به اطراف خودش نگاه کرد و دریافت که جهان آن چیزی نبود که آنها می‌دیدند. دنیا یک محل ناامن است. آمریکا دنبال این فکر افتاد که طرحی را بریزد که بتواند با دنیای ناامن مقابله کند و تنها طرحی که پیدا کرد طرح محافظه‌کاران نوین بود. بر طبق این طرح مشکل خاورمیانه در نبود دموکراسی و آزادی است. تنها راه برای

مقابله با صدام و بن لادن گسترش آزادی و دموکراسی است؛ تغییر بنیادین فرهنگ و سیاستی که باعث به وجود آمدن اینها می شود. برای دنیای بهتر بر اساس حقوق بشر و آزادی باید دنیایی بر اساس نظم نوین به وجود آورد و البته آمادگی برای به کارگیری نیروی نظامی برای به دست آوردن این نظم نوین جهانی.» از نظر او آمریکا یک حس عمیق در مورد این جنگ دارد: «آمریکا این طرح را پذیرفت برای اینکه جنگ و رای موفقیت‌های مادی می رود؛ آنها برای ارزش‌های می جنگند.» او در پاسخ به این سؤال که «آیا این اخلاقیات یعنی بعد از جنگ با عراق نوبت عربستان و مصر است؟» جواب می دهد که «در کاخ سفید بخت با عربستان است، ولی به نظر من نمی توان اجازه داد که عربستان همچنان به راه خودش ادامه دهد. انتشار گرایش ضد آمریکایی قابل قبول نیست. بنیادگرایی و هابیزم عربستان تمام منطقه را تهدید می کند، برای مصر هم همین طور ما باید لیبرال دموکراسی را بیاوریم.»^(۵۷)

فی الواقع آنچه که دولت بوش برای این منطقه می خواهد کمتر از رنسانس فرهنگی و اقتصادی که دولت‌های غربی قبلاً با موفقیت انجام داده اند نیست. دستورالعمل واشنگتن برای احیای این منطقه روشن است: برقراری دموکراسی، بازارهای آزاد، حقوق بشر و حقوق زنان. و ولفوویتز می گوید که این استراتژی آمریکاست که پیشرفتهای مذکور را در این کشورها مشاهده کند که در بلندمدت باعث ثبات

در منطقه خواهد شد. سه عامل همگرا می تواند سیاست‌های خشک اعراب را طی دهه آینده انعطاف پذیر سازد: اول، فشار قدرتهای خارجی مثل آمریکا بر اساس نظریه اقتصادی دهکده جهانی؛ دوم، رشد فهم اعراب که زمینه آن در منطقه ایجاد شده است و به همین منظور یک گروه از اقتصاددانان برجسته عرب تحت نظر سازمان ملل گزارشی برای نقد سیاست‌های اقتصادی و سیاسی اجتماعی اعراب نوشته اند. این گزارش می گوید که درآمد سرانه جهان عرب در سال ۱۹۶۰ بیشتر از دیگر کشورهای آسیایی بود و در حال حاضر این رقم نصف درآمد سرانه کره جنوبی است. تولید در جهان عرب کاهش یافته در حالی که در جاهای دیگر رو به افزایش دارد. حتی استفاده از اینترنت در کشورهای آفریقایی بیشتر از اعراب است. مقاماتی از لبنان، اردن، کویت و بحرین با نویسندگان این گزارش در مورد راه‌حلهای اصلاحی که مورد نظر آمریکاست بحث کرده اند. سومین و مهم ترین عاملی که تغییرات در جهان عرب را ضروری می سازد، جمعیت جوان آن است. اعراب جوان ترین جمعیت را که ۳۸ درصد آنان در سن ۱۴ سالگی یا پایین تر از آن هستند، دارا می باشند. این کشورها از نرخ بیکاری ۱۵ درصدی که یکی از بیشترین نرخهای بیکاری در میان کشورهای در حال توسعه است رنج می برند، حتی اکثر کارشناسان معتقدند که سیستم اقتصاد کنونی نمی تواند هماهنگ با رشد سالهای بعد باشد، روش اصلاحات و

افزایش جمعیت دو گزینه‌ای است که می‌تواند منجر به انفجار شود. این عوامل می‌تواند یک عامل محرک برای احیای قراردادهای اجتماعی باشد. (۵۸)

اینچنین نگرش نومحافظه‌کارانه نسبت به دموکراسی و تغییرات در منطقه خاورمیانه عمیقاً تحت تأثیر دیدگاههای افراد برجسته جنبش نومحافظه‌کاری چون مایکل لدین است. فی الواقع عقاید و نظرات او هر روز بارها و بارها توسط چهره‌های سرشناسی چون دیک چنی، دونالد رامسفلد و پل و لفوویتز تکرار می‌شود. نظرات لدین را باید چرخش اصولی از فلسفه سنتی حاکم بر سیاست خارجی آمریکا تا قبل از ۱۱ سپتامبر تلقی کرد. او قویاً معتقد است که استفاده از خشونت برای گسترش دموکراسی در جهان وظیفه تاریخی آمریکاست، بدین ترتیب لدین را باید فیلسوف توجیه‌گر اشغال عراق از سوی آمریکا نامید. با بررسی دقیق آثار لدین شواهد فراوانی دال بر تمایل او به ترغیب دولتمردان آمریکایی به اعمال خشونت به دست می‌آید: «تغییر به ویژه تغییر قهرآمیز، ماهیت تاریخ بشری است». از نظر او «تخریب سازنده، جزئی از سیره ماست و ما آن را به طور خودکار در زندگانی خویش به کار می‌بندیم، اما اکنون یک بار دیگر زمان صدور انقلاب دموکراتیک فرا رسیده است». به نظر او عراق، ایران و سوریه مهم‌ترین و نخستین کشورهایی‌اند که این تغییر باید در آنها صورت بگیرد. فرآیندی که به این تغییرات منتج می‌شود، یک فرآیند خشونت‌آمیز

و با عنوان «جنگ تمام عیار» نامیده می‌شود. جنگ تمام عیار نه تنها توان نظامی دشمن را نابود می‌کند، بلکه جامعه دشمن را در برابر یک انتخاب دشوار تاریخی قرار می‌دهد به نحوی که خواستار احیای برخی ارزشهای فرهنگی رنگ باخته می‌گردد. لدین می‌نویسد: «جنگ با جهان متمدن، هدف جنگ تمام عیار نیست بلکه هدف از این جنگ تحمیل مستمر اراده یک ملت بر ملت‌های دیگر است». تهاجم اخیر آمریکا به عراق با اجرای کامل پیشنهادها و صورت پذیرفت. (۵۹) روزنامه واشنگتن پست در تبیین رویکرد آمریکا متأثر از اندیشه‌های لدین می‌نویسد که «دولت بوش امیدوار است جنگ در عراق به تشکیل دموکراسی در هلالی از کشورهای منطقه شامل ایران، عراق، سوریه، مناطق تحت اشغال اسرائیل و عربستان سعودی منجر شود». این روزنامه به نقل از یک ژنرال ۳ ستاره آمریکایی می‌نویسد که: «این یک پروژه ۲۵ ساله است» (۶۰)

بنیاد سلطنتی در امور بین‌المللی معروف به چتم هاوس که یک مرکز مطالعاتی ممتاز در بریتانیاست، در سندی تحت عنوان «عراق؛ پیامدهای گسترده منطقه‌ای» تأثیر فراگیرتر و متفاوت‌تری را از حمله آمریکا به عراق برای همسایه عراق یعنی ایران پیش بینی می‌کند و می‌گوید که «ظهور یک حکومت طرفدار آمریکا در بغداد، ایران را به انزوای بیشتری تهدید خواهد کرد، اما ایرانیها که به آزادی سیاسی در عراق غبطه خواهند خورد، فشار برای تسریع

روند اصلاحات را افزایش خواهند داد.» این سند نتیجه گیری می کند که «جنگ با عراق نیروی محرکه ای که چرخ تحولات ایران را به پیش می راند، تقویت خواهد نمود.»^(۶۱)

براساس دیدگاه دولت بوش نسبت به برقراری دموکراسی در منطقه خاورمیانه، در وهله اول آنچه که ضرورت دارد آزاد نمودن کشورهای مسئله دار از شر رژیمهای دیکتاتورشان و به ارمغان آوردن آزادی برای آنان است. از این رو بوش تصریح کرد که «بر کنار نمودن صدام حسین یک ضرورت بود، نه فقط به دلیل تهدیدات ناشی از سلاحهای کشتار جمعی، بلکه می تواند فرآیند اصلاحات در منطقه را در درازمدت فراهم نماید.»^(۶۲) او در نطق خود بر فراز ناو اتمی «لینکلن»، در هنگام اعلام پایان جنگ با عراق، گفت: «تعلق ما به آزادی یک سنت آمریکایی است که همواره در رفتار بنیان این کشور از اقدامات فرانکلین روزولت، دکترین ترومن و چالش رونالد ریگان با امپراتوری شیطان نمایان بوده است. ما برای ایجاد آزادی در افغانستان، عراق و فلسطین تحت سایه صلح تلاش کرده ایم.» وی سپس اعلام می کند که «توسعه آزادی، استراتژی عمده برای مقابله با تروریسم در جهان است. هر جا آزادی استقرار یافت، نفرت جای خود را به آرزو می دهد. وقتی آزادی تحقق یافت، مردان و زنان به زندگی بهتر و صلح آمیز دست خواهند یافت. ارزشهای آمریکایی و منافع آمریکا ما را به این امر رهنمون می کند. ما برای آزادی

فرجام

تحولات ساختاری دهه ۹۰ همچون ضعف قدرتهای اروپایی در منازعات و بحرانهای منطقه ای بالکان و تفوق بلامنزاع آمریکا در حل این بحرانها، غلبه نرم افزاری - تکنولوژیکی آمریکا بر قدرت فناوری ژاپن و...، بینشهای هژمونی آمریکایی متأثر از نحله فکری نومحافظه کاران آمریکایی و تحولات ساختاری بعد از ۱۱ سپتامبر سیاست خارجی آمریکا را در مسیر حرکت به سمت هژمونی هدایت نموده است. عراق در پرتو چنین نگرشی متأثر از اهداف هژمونی آمریکا بود که به طور مختصر تبیین گردیدند. هر چند که اهداف دیگری نیز می توان از حمله آمریکا به عراق ترسیم نمود، اما حصول سایر اهداف در شرایط کنونی در مقام مقایسه با اهداف چهارگانه تبیین شده

نامحسوس تر می‌باشند و یا اینکه سیاست خارجی آمریکا در حال حاضر در جهت نیل به آنها گام بر می‌دارد که از آن جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود: تلاش در جهت تثبیت هژمونی دلار آمریکا در عراق به این دلیل که این کشور در راستای مبارزه اقتصادی، مالی، تجاری با برتری دلار آمریکا از سال ۲۰۰۰ تمامی معاملات خود را با یورو انجام داد، تکمیل حلقه محاصره نظامی ایران به عنوان یکی از کشورهای محور شرارت و یا به اعتقاد مایکل لدین «ایران؛ مادر تروریسم قرن مدرن»،^(۶۳) برپا نمودن سازمان امنیت منطقه‌ای همچون سازمان امنیت و همکاری اروپایی با محوریت کشور عراق، تأسیس یک بازار مشترک خاورمیانه‌ای به مانند بازار مشترک اروپایی با محوریت عراق، تأسیس یک بانک منطقه‌ای به عنوان بخشی از بانک جهانی با مرکزیت عراق و تلاش برای پایان دادن به بحران خاورمیانه با دستور کار جدید «نقشه راه». تبیین اهداف ساختاری و منطقه‌ای آمریکا در عراق خود گویای این است که هدف ایالات متحده در این مقطع زمانی از حمله به عراق و اشغال آن، ادامه سیاست دولت جورج بوش پدر در زمینه نظام نوین جهانی و تجدید حیات ریگانیزی است که در راستای کنترل و به دست آوردن جهان و تک‌قطبی کردن نظام بین‌الملل صورت می‌گیرد. تبیین تئوری اهداف سیاست خارجی هژمونی محور آمریکا که با عنوان مبارزه با تروریسم آغاز گردید، ابتدا بر اساس آموزه‌های رئالیسم ساختاری - یا رئالیسم

تدافعی^{۱۸} قابل بررسی و نقد بوده است، اما با گذشت زمان از مقطع زمانی ۱۱ سپتامبر و جنگ با افغانستان تا جنگ با عراق این گرایش نظری از سمت رئالیسم ساختاری به سمت رئالیسم تهاجمی^{۱۹} رخت بر بسته است، چرا که برخلاف دوران اولیه مبارزه با تروریسم، صرف گرایشهای امنیتی، شاکله این سیاست خارجی را شکل نمی‌دهد بلکه بر اساس دیدگاههای رئالیسم تهاجمی نیت و مقاصد تجدیدنظرطلبانه نسبت به محیط بین‌المللی در آن بیشتر نمایان تر است. رئالیسم تهاجمی که نقطه آغازین مباحث گفتمانی خود را بر گرایشهای تهاجمی، نیت تجدیدنظرطلبانه قدرتها و به ویژه قدرتهای بزرگ در سطح سیستم بین‌المللی قرار داده است، با تأکید بر شرایط آنارشی در محیط بین‌المللی، رقابت دائمی قدرت بین قدرتهای بزرگ را به ارمغان می‌آورد. از این حیث سیستم بین‌المللی همواره شاهد رقابتهای امنیتی بین قدرتهای بزرگ خواهد بود که البته نقطه پایانی این رقابتهای امنیتی زمانی خواهد بود که یک قدرت بزرگ با تواناییهای نسبتاً بالاتر از سایر رقبای، توانایی تبدیل شدن به یک «هژمونی جهانی» را از خود نمایان سازد. چک اشنايدر که از نظر باورهای فکری به آموزه‌های مکتب رئالیسم تهاجمی تعلق دارد، از چنین قدرتی با نام «امپراتوری» نام می‌برد، چرا که از نظر او «امپراتوری، دولت قدرتمندی است که از زور

18. Defensible Realism

19. Offensive Realism

تجدیدنظرطلبانه در استراتژیهای کلان جهانی خود، توزیع قدرت جهانی را به نفع خود متحول سازد که اولین مرحله در نیل به امنیت مطلق خواهد بود. بنابراین «بین مراحل مقاصد تجدیدنظرطلبانه، گرایشهای تهاجمی، تغییر توزیع قدرت جهانی، حرکت به سمت هژمون جهانی و نیل به اهداف مطلق را بطنه مسلسل وار و پیوسته وجود خواهد داشت». از نظر میرشایمر، شرایط ایده آل برای هر قدرت بزرگ فقط تبدیل شدن به هژمون جهانی است که در آن صورت چنین دولتی از الگوی رفتار خارجی تغییر وضع موجود به سمت حفظ وضع موجود، تغییر جهت گیری خواهد داد و به سمت تقویت قابل ملاحظه ای به منظور حفظ قدرت موجود حرکت خواهد کرد، هر چند که از نظر او نیل به جایگاه هژمونی جهانی ناممکن است.^(۶۶)

پانوشته‌ها

- ۱- «گزینه‌های سیاسی آمریکا در عراق»، ترجمه اکبر رمضان‌زاده، ماهنامه نگاه، شماره ۱۹، بهمن ۸، ص ۲۴.
- ۲- جین پاسکال زاندرس، «اشاعه سلاحهای بیولوژیک ارزیابی یک تهدید»، ترجمه پریسا کریمی‌نیا، ماهنامه نگاه، شماره ۲۵، مرداد ۸۱، ص ۳۲.

3- Nicholas Leman, "The Next World Order", *The New Yorker*, 2002/03/25.

4- George Bush, "Statement by the president to the nation", Whitehouse, September 12, 2001.

5- Letter from the President to the

برای گسترش نفوذش در گستره و پهنه گیتی استفاده می‌کند، حتی باتوجه به اینکه هزینه‌های گسترش چنین اقدامی مخالفت‌هایی را موجب شود.^(۶۴) هنری کیسینجر در توصیف رفتارهای چنین قدرتی معتقد است که «مشخصه متمایزکننده یک قدرت انقلابی [قدرتی که خواهان تغییر وضع موجود است] این نیست که احساس ترس و تهدید کند، چرا که چنین احساسی در روابط بین‌المللی که مبتنی بر دولتهای حاکمیت دار می‌باشد، ذاتی و طبیعی به نظر میرسد، بلکه به این خاطر است که هیچکس نمی‌تواند او را در برابر تهدیدات تضمین نماید. فقط امنیت مطلق - خنثی کردن مخالفان - به عنوان ضمانت کافی مورد توجه قرار می‌گیرد و از این رو آرزوی یک قدرت برای امنیت مطلق به معنای نامنی مطلق برای دیگران می‌باشد. بدین منوال از آنجا که امنیت مطلق برای یک قدرت به معنای نامنی مطلق برای دیگران است بنابراین چنین تلقی‌ای نمی‌تواند بخشی از یک راه‌حل مشروع در حوزه مسائل امنیتی به شمار رود. چنین تلقی‌ای صرفاً با استفاده از راهبرد تفوق و برتری [سلطه یک قدرت به سایر قدرتهای موجود] ممکن است.^(۶۵) از این رو براساس آموزه‌های میرشایمر، هر قدرت بزرگی که بخواهد این فرایند را سپری نماید تا به مرحله هژمون جهانی یعنی نیل به امنیت مطلق برسد، در وهله اول باید به همراه انگیزه‌ها و گرایشهای

Hegemonic Tendency in a Globalized World", **Harvard International Review**, Winter 2003.

23- William Kristol and Robert Kagan, "Toward a Neo-Reaganite Foreign Policy", **Foreign Affairs**, July/August 1996, p19-20.

24- [http //www.Bevsbest.com/Authors-Books-2/](http://www.Bevsbest.com/Authors-Books-2/).

25- William Kristol and Robert Kagan, *The present Dangers: crisis and Opportunity in America Foreign and Defend Policy*, (Encounter Books, September 2000).

۲۶- معاونت سیاست خارجی و روابط بین‌الملل: «رویکرد سیاست خارجی آمریکا در قبال عراق»، راهبرد، شماره ۲۷، بهار ۸۲، ص ۴۰۷.

27- Jay Brookman, "The president Real Goal in Iraq", **Atlanta Journal Constitution**, October 4, 2002.

28- Issac Saney, "Why Iraq The U.S drives For Global Hegemony", Center for Research on Globalization, March 5, 2003.

29- John Mearshiemer, **The Tragedy of Great Power Politics**, (New York: Norton Company, 2001).

30- Jeffrey, Steinberg, "LaRouch Demands Cheney's Resignation", **Executive Intelligence Review**, October 4, 2003, P1-6.

31- Stephen.M. Walt, "Beyond Bin Laden: Reshaping The U.S foreign Policy", **International Security**, vol. 26, No. 3, winter 2001, P56, 78.

32- James Chase, "Imperial America and the Common Interest", **World Policy Journal**, Vol. XIX, No 1, Spring 2022, P 1-9.

33- Issac Saney, "Why Iraq? The U.S

speaker of the House of Representatives and the President of the Senate, Whitehouse, September 20, 2002.

6- George Bush, "No Nation can be Neutral in this conflict", Whitehouse, November 6, 2001.

۷- شهرام فرسای، «کنکاشی بر ایده محور شرارت: اهداف و بازتابها»، ماهنامه نگاه، شماره ۲۱، فروردین ۸۱، ص ۴۳.

8- Rober kagan and William kristol, "The Bush Doctorin Unfolds", **Weekly Standard**, Vol. 007, Issues 24, 2002/4/3.

9- Kristol. William, "Taking the War beyond Terrorism", **The weekly Standard**, January, 31.

10- Dick Cheney, "We will not simply look away", **BBC**, August 27, 2002.

11- Condoleezza Rice, "Rice lays out case for war in Iraq", **Washington Post**, August 16, 2002.

12- **BBC**, 2002/09/09.

13- Ibid.

14- **BBC**, 2002/09/04.

15- Ibid.

16- George Bush, "U.S. National security Strategy", Whitehouse, September 2002.

17- James w. Antle, "Cheney on Target on Targeted attacks", Opinionate contributed commentary.

18- Ibid.

۱۹- حسین دهشیار، «پیشدستی به جای بازدارندگی»، همشهری دیپلماتیک، چهارشنبه ۹ مرداد ۱۳۸۱.

20- Charles Krauthammer, "The Unipolar Moment Revisited", **National Interest**, No. 70, Winter 2003, p 7-8.

21- Tony Judt, "It's own worst Enemy", **New York Review of Books**, Auguste 15, 2002.

22- Javad Zarif, "Indispensable Power:

- 48- Yahya Sadawski, "No War for Whose Oil", **Le monde Diplomatique**, (in English) April 2003.
- 49- Ibid.
- ۵۰- رابرت دریفوس، همان.
- 51- Tom Karver, "Iraq first step for Reshaping Middle East", **BBC**, 2002/10/14.
- ۵۲- حسین دهشیار، «پیشدستی به جای بازدارندگی»، همان.
- 53- Tom Karver, Ibid.
- 54- Charles Krathammer, "The Real Next World Order", **The Weekly Standard**, Volume 007, 2001/12/11.
- ۵۵- محمود سریع القلم، «مبانی نظری سیاست خارجی بوش»، **همشهری دیپلماتیک**، ۱۹ اردیبهشت ۱۳۸۲، صص ۱۳-۱۴.
- ۵۶- آری شفیت، «رسالت مردان سفید (محافظه کاران نوین)»، ترجمه سعید سلطان پور، پنجشنبه ۲۱ فروردین ۱۳۸۲، چاپ در آدرس ذیل:
<http://www.Iran-emrouz.de/archive/world/1381>
- ۵۷- همان.
- ۵۸- «تغییرات آمریکایی»، **همشهری دیپلماتیک**، چهارشنبه ۱۳۸۲/۲/۲۴، ص ۸.
- ۵۹- ویلیام بی من، «مایکل لدین کیست؟»، ترجمه: ف. م، **هاشمی**، روزنامه یاس نو، ۱۳۸۲/۳/۲۷، شماره ۸۴، ص ۸.
- 60- **Washington post**, 2003/4/23.
- 61- **BBC**, 2003/3/3.
- 62- Quoted in: Gary Schmitt, "Power and Duty", **Los Angeles Times**, March 23, 2003.
- ۶۳- ویلیام بی من، همان.
- 64- Jack Snyder, **Myth of Empire: Domestic politics and international Ambition**, (Ithaca: Cornell University Press 1991), PP. 11-12.
- 65- Henry Kissinger, **A World Restored**, (London: Gollanz, 1973), P 5-144.
- 66- John Mearshiemre, "Liberal Talk, Realist Thinking", **Chicago Magazine**, February 2002, P2.
- drives For Global Hegemony", Ibid.
- 34- Mary Ellen O'Connell, "The Myth of Preemptive Self-defense", (Washington, DC: The American Society of international law, 2002), PP 1-21.
- 35- Antony Clark Arend, "International law and the preemptive Use of Military Force", **Washington Quarterly**, Spring 2003. P 92.
- 36- Ibid., P. 97.
- 37- Ibid., P. 96.
- 38- **BBC**, December 3, 2003.
- 39- The Editorial, "US Imperial Ambitions and Iraq", **Monthly Review**, December 2002. Vol. 54, No 7, PP. 9-11; Energy Information administration, "world Oil Demand 1970-2001"; Energy Information administration, "World Energy Outlook 2002"; and Energy Information administration, "World Primary Energy Consumption 2002"; All available in the following site" www.eia.gov/emeu/cabs/iraq.html
- ۴۰- رابرت دریفوس، «طرح سی ساله واشنگتن برای کنترل خلیج فارس»، ترجمه مرتضی محیط، آپریل ۲۰۰۳، که در سایت زیر موجود می باشد:
[Http://www.Asre-nou.net/1382/ordibehesht/5/m-mohit.html](http://www.Asre-nou.net/1382/ordibehesht/5/m-mohit.html)
- 41- **BBC**, 2002/9/18
- ۴۲- رابرت دریفوس، همان.
- 43- **BBC**, 2002/9/18.
- 44- Edward L. Morse and Jame Richard, "The Battle for Energy Dominance", **Foreign Affairs**, March/April 2002.
- ۴۵- «فت و تحولات سیاست خارجی و امنیتی آمریکا»، برداشت اول (مرکز بررسیهای استراتژیک ریاست جمهوری)، سال اول، شماره صفر، فروردین ۱۳۸۱، ص ۸۶.
- ۴۶- رابرت دریفوس، همان.
- ۴۷- همان.